

روایتی از ایثار و وفاداری فرمانده مقاومت

خدیجه فؤاد شکر: پدرم، سرباز ولایت و هم‌رمز شهدای مقاومت بود

مختار حداد/ خدیجه فؤاد شکر، فرزند شهید فؤاد شکر، یکی از فرماندهان برجسته مقاومت اسلامی لبنان از خاطرات و روایت عمیق پدرش با چهره‌های کلیدی جبهه مقاومت می‌گوید. این مصاحبه اختصاصی که توسط روزنامه ایران انجام گرفته، دریچه‌ای به زندگی و شخصیت مردی است که زندگی را وقف آرمان‌های مقاومت کرد و با ایمان و اخلاصی بی‌نظیر، در مسیر ولایت و مبارزه با ظلم گام برداشت. از رابطه عمیق او با امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب، امام خامنه‌ای، تا دوستی و همراهی‌اش با بزرگانی چون سید حسن نصرالله و حاج قاسم سلیمانی، این روایت نه‌تنها از ابعاد شخصیتی یک فرمانده شهید پرده برمی‌دارد، بلکه تصویری از همبستگی و وحدت در محور مقاومت ارائه می‌دهد.

شهید فؤاد شکر، که به نام سید محسن نیز شناخته می‌شود، نمونه‌ای از فداکاری و پایدندی به‌اصول بود. او تحت تأثیر کلام و فتوای امام خمینی، با کمترین امکانات و در شرایطی دشوار، به میدان نبرد شتافت و با قلبی سرشار از ایمان، خود را آماده شهادت کرد. رابطه او با رهبر انقلاب، که از کودکی خدیجه در دیدارهای سالانه‌اش با ایشان شاهد آن بود، نشان‌دهنده عمق محبت و وفاداری او به ولایت فقیه است. این رابطه نه‌تنها در سطح معنوی، بلکه در عمل و اطاعت بی‌چون‌وچرا از رهنمودهای رهبری نمود داشت.

خدیجه با نقل خاطراتی از گرمی استقبال رهبر انقلاب از پدرش، تصویری زنده از این پیوند عمیق ارائه می‌دهد.

از سوی دیگر، دوستی و همکاری نزدیک شهید شکر با سید حسن نصرالله، از سال‌های جوانی تا زمان شهادت، نشان‌دهنده رابطه‌ای فراتر از فرماندهی و سربازی بود؛ رابطه‌ای برادرانه و خانوادگی که در همسایگی و همراهی مداوم آنها ریشه داشت. همچنین، پیوند او با حاج قاسم سلیمانی و دیگر فرماندهان مقاومت، از جمله حاج ابومهدی مهندس، گواهی بر وحدت فکری و عملی این نسل از مجاهدان است که با هدفی مشترک، یعنی دفاع از مظلومان و مبارزه با دشمن صهیونیستی، در یک مسیر گام برمی‌داشتند. این مصاحبه همچنین به لحظه درنکاد دریافت خبر شهادت سید حسن نصرالله می‌پردازد که برای خدیجه و خانواده‌اش یادآور غم شهادت پدر بود. با این حال او با الهام از کلام امام حسین (ع)، شهادت را نه پایان، بلکه ادامه مسیری عاشورایی می‌داند که به پیروزی نهایی مقاومت منجر خواهد شد. این گفت‌وگو، روایتی است از ایثار، ایمان و اتحاد در راه آرمان‌های بزرگ، که با خون شهدا آبیاری شده و همچنان الهام‌بخش نسل‌های آینده است.

رابطه‌اش با امام خمینی (قدس) و امام خامنه‌ای

خدیجه می‌گوید: «او به‌طور مستمر با امام خمینی دیدار می‌کرد. من خاطراتی درباره این دیدارها شنیده‌ام، اما نه از پدرم زیرا او هرگز درباره مسائلی که ممکن بود به تمجید از خودش یا ایجاد حس غرور در او منجر شود، صحبت نمی‌کرد و از این موضوع اجتناب می‌ورزید. اما دوستانش درباره او صحبت می‌کردند. تأثیر امام بر پدرم بسیار عمیق بود. کافی است به این فکر کنی که او همراه با رفقاییش، بدون سلاح کافی، خود را فدایی و آماده شهادت می‌دانست و وارد نبردی می‌شد که ممکن بود به شهادت او و همه همراهانش منجر شود، تنها به‌خاطر کلام و فتوایی از امام که شنیده بود و بر وجوب مقاومت در برابر این دشمن تأکید داشت. تأثیر امام بر او بسیار بزرگ بود. ما در زمان درگذشت امام خردسال بودیم، اما بعدها هرگاه نامی از امام برده می‌شد، او درباره ایشان صحبت می‌کرد و ما را با او آشنا می‌ساخت، به‌گونه‌ای که می‌توانستی عمق تأثیرپذیری‌اش را حس کنی. این موضوع با رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای ادامه یافت، از نظر وابستگی و محبتی که به ایشان داشت. این را در دیدارها می‌دیدیم و همان‌طور که بسیاری نقل می‌کردند، رابطه آنها بسیار نزدیک بود. از کودکی، هر سال نزد رهبر انقلاب بودیم و گرمی استقبال از پدرم را می‌دیدیم. موضوع ولایت و محبت به رهبر انقلاب در او فراتر از حد معمول بود، چیزی که در دیگران کمتر می‌دیدیم. حتی خود رهبر انقلاب هم شوق خاصی در سلام کردن به پدرم داشت که برای من نسبت به دیگران شگفت‌آور بود. یکی از دوستان نقل می‌کرد که روزی رهبر انقلاب به سمت نماز جماعت می‌رفت و من خواستم او را متوقف کنم. گفتم: «سید محسن! شهید فؤاد شکر! به شما سلام رساند». ایشان برگشت و به سمت من آمد تا جویای حال پدرم شود، به خاطر محبتی که به او داشت. ما در دیدارهایمان با رهبر انقلاب چندین موقعیت را دیدیم. اخیراً ویدیویی منتشر شد که در آن شهید سید حسن نصرالله برادران را به رهبر انقلاب معرفی می‌کرد و وقتی به پدرم رسید، گفت: «سید محسن را حتماً می‌شناسید». زیرا او همیشه نزد رهبر انقلاب می‌رفت و تلاش می‌کرد در حضور ایشان باشد و به ایشان گوش دهد. او معتقد بود هر تصمیم یا کلامی از رهبر انقلاب، به منزله اطاعت از ولایت است، همان چیزی که امام مهدی (عج) می‌خواهد و ما باید انجام دهیم، که در ولایت فقیه، متجلی در رهبر انقلاب و امتداد آن در شهید سید حسن نمایان می‌شود.»

رابطه‌اش با سید حسن نصرالله

رابطه پدرم با سید حسن به زمان‌های بسیار دور بازمی‌گردد، زمانی که سید به عراق سفر کرد، فکر می‌کنم وقتی هر دو ۱۷ سال داشتند. رابطه آنها بسیار نزدیک بود. سید سفر کرد و سپس بازگشت و بعد از آن رابطه‌شان عمیق‌تر شد. آنها بسیار با هم بودند، تا جایی که ما همسایه شدیم و در یک ساختمان زندگی کردیم. این رابطه، هم خانوادگی بود و هم دوستی. پدرم حضرت سید حسن را به‌عنوان فرمانده خود می‌دید؛ چه زمانی که دبیرکل شد و چه پیش از آن.

او خود را سربازی مطیع برای ولی، یعنی سید حسن می‌دانست و در عین حال محبت، رابطه برادرانه و خانوادگی آنها را به هم پیوند می‌داد. سید حسن می‌دانست که پدرم تکیه‌گاه، قابل اعتماد و یاری‌دهنده است. ما افتخار می‌کردیم که سید حسن، پدرم را از کسانی می‌دانست که به او کمک می‌کنند و او را آرام می‌کنند. به یاد دارم وقتی پدرم به شهادت رسید، شهید سید حسن نصرالله بسیار متأثر بود. وقتی با ما صحبت کرد، گفت که اسرائیل سیر او را از او گرفت. این کلامش ما را بسیار متأثر و ناراحت کرد. وقتی گفت: «به شهدایمان نمی‌گوییم وداع، بلکه تا دیدار دوباره»، حتی در شهادت و دیدار با عزیزان، این بسیار تأثیرگذار بود. ما پس از شهادت پدرم، سید را پدر دوم خود می‌دانستیم، اما خداوند خواست که او نیز شهید شود و آنیز شهدای در بهشت جاویدان با هم ملاقات کنند.

رابطه‌اش با حاج قاسم سلیمانی

رابطه با حاج قاسم بسیار نزدیک بود. رابطه حاج قاسم با ما به‌عنوان خانواده بسیار ویژه بود. حاج قاسم شخصیتی مهربان، دوست‌داشتنی و جاسی بود، حتی حمایت معنوی از خانواده‌های این فرمانده‌ها. وقتی در لبنان بود، بسیار با پدرم بود و همچنین وقتی ما در ایران بودیم، آنها زیاد با هم بودند. رابطه آنها قدیمی بود.

من از کودکی رابطه و دیدارشان را به یاد دارم. با گذشت زمان، به دلیل مشغله‌ها و شرایط امنیتی، دیدارهای خانوادگی کمتر شد، اما آنها همچنان با هم دیدار داشتند و این را در ویدیوهایی که آنها را کنار هم نشان می‌دهد، دیدیم. حتی رابطه‌اش با حاج ابومهدی مهندس، چه در عراق و چه در ایران همین‌طور بود. ما او را در کنار پدرم می‌دیدیم.

این فرماندهان با نسل اول، رابطه‌ای داشتند که فراتر از توصیف است. آنها مانند برادران و دوستانی بودند که گویی در فکر، روش و هدف یکی بودند و می‌خواستند در این محور، تحت هدایت رهبر انقلاب، در خدمت این مسیر مقاومت، دفاع از مظلومان، آزادسازی فلسطین و مبارزه با تکفیری‌های تروریست باشند. احساس می‌کنی آنها یک روح و قلب واحد بودند. در نهایت، ما یک مسیر را تحت پرچم یک رهبر دنبال می‌کنیم.

خبر شهادت سید حسن نصرالله

خبر شهادت سید حسن نصرالله اصلاً آسان نبود. پیش‌تر اشاره کردیم به آنچه ایشان در مراسم بزرگداشت پدرم گفتند که در آن روضه وداع برای خودش بود. من پس از این سخنرانی از شهید سید حسن نصرالله خواستم که این کلام برای ما آزردهنده است و آرزو داریم همچنان تحت حمایت و سرپرستی شما باشیم. ایشان پاسخ دادند که در این جنگ و دیگر جنگ‌ها، در خط مقاومت، هیچ‌کس مهم‌تر از این مسیر نیست و شهادت برای همه ممکن است.

همان‌طور که خبر شهادت پدرم را دریافت کردیم، با وجود غم و درد، کلام امام حسین (ع) را به یاد می‌آوریم که گفت: «کاش آسمان بر زمین فرو می‌ریخت پیش از این خبر.» آنها عزیزو گرانبها هستند و ارزشمندترین دارایی ما هستند، اما همان‌طور که امام حسین (ع) گفت: «اگر دین محمد (ص) جز با کشته شدن من استوار نمی‌ماند، ای شمشیرها مرا در برگیرید.»

همان‌طور که مرحله کربلا به خون امام حسین (ع) نیاز داشت تا این امت را بیدار کند، قطعاً خون شهید سید حسن نصرالله یکی از دلایلی بود که خداوند در تقدیرات الهی خود دید تا مرحله بعدی به شکلی متفاوت رقم بخورد. این خون‌ها گرانبهاست، اما فدایی این خط و این مسیر، کربلایی و عاشورایی است برای پیروزی‌ای که محقق خواهد شد و برای دردم کوبیدن دشمن صهیونیستی، ان‌شاءالله.

گفت و گو

عبیر محسن روزنامه‌نگار

مصاحبه اختصاصی روزنامه ایران با زینب نصرالله، فرزند شهید سید حسن نصرالله، رهبر فقید حزب‌الله لبنان دریچه‌ای به سوی شناخت عمیق‌تر یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های محور مقاومت است. این گفت‌وگو نه‌تنها تصویری از زندگی خانوادگی و شخصیتی متواضع و بی‌تکلف از شهید نصرالله ارائه می‌دهد، بلکه نشان‌دهنده عمق تأثیر او بر اطرافیانش، از خانواده تا جامعه است. در این مصاحبه، زینب نصرالله با زبانی صمیمی و صادقانه، از زندگی ساده‌ای سخن می‌گوید که خانواده‌اش در آن پرورش یافتند؛ زندگی‌ای که با وجود جایگاه برجسته پدرش به‌عنوان دبیرکل حزب‌الله، هیچ‌گاه رنگ و بوی تجمل به خود نگرفت. این روایت، داستان مردی است که نه‌تنها در میدان مبارزه، بلکه در خانه و در قلب فرزندانش نیز الگویی بی‌بدیل بود. سید حسن نصرالله، نامی که با مقاومت و ایستادگی در برابر ظلم گره خورده، در این مصاحبه از زاویه‌ای دیگر به تصویر کشیده می‌شود: پدری مهربان، شوهری با احترام و رهبری که با رفتارش درس زندگی می‌داد. زینب نصرالله از سادگی خانه‌ای می‌گوید که حتی پس از پذیرش مسئولیت‌های بزرگ توسط پدرش، همچنان بی‌تکلف باقی ماند. او از ارزش‌هایی سخن می‌گوید که پدرش به آنها پایبند بود: احترام به مردم، دوری از ظاهرسازی و توجه به نیازهای دیگران حتی در کوچک‌ترین جزئیات زندگی. این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه سید حسن، با وجود غیبت‌های طولانی به دلیل مسئولیت‌هایش، حضوری معنوی و عمیق در تربیت فرزندانش داشت. او با عمل خود، ارزش‌هایی چون تواضع، محبت و احترام به دیگران را به فرزندانش آموخت، بدون آنکه نیازی به نصیحت‌های مستقیم باشد.

این گفت‌وگو همچنین به رابطه عمیق و معنوی سید حسن نصرالله با رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خامنه‌ای، می‌پردازد و از نگاه زینب، تصویری از یک رابطه صمیمی و مبتنی بر احترام و محبت متقابل ارائه می‌دهد. او از ایمان عمیق پدرش به آرمان‌های انقلاب اسلامی و نقش ایران به‌عنوان

سپری برای مقاومت سخن می‌گوید. این مصاحبه نه‌تنها زندگی خانوادگی یک رهبر را به تصویر می‌کشد، بلکه نشان‌دهنده تأثیر عمیق او بر نسل‌ها و جوامعی است که با الگوی عملی‌اش رشد کرده‌اند.

در این روایت، زینب نصرالله از فقدان پدر سخن می‌گوید؛ فقدانی که با وجود غیبت‌های فیزیکی او، هرگز حضور معنوی‌اش را کم‌رنگ نکرد. این مصاحبه، دعوتی است به تأمل در زندگی مردی که با سادگی، صداقت و ایمان، نه‌تنها مقاومت را رهبری کرد، بلکه خانواده‌ای را با ارزش‌های والای انسانی پرورش داد. خواندن این گفت‌وگو، فرصتی است برای درک بهتر شخصیتی که زندگی‌اش، خود، بزرگ‌ترین درس بود.

سادگی‌ای که در تمام مراحل همراه ما بود

ما همان‌گونه که بودیم، باقی ماندیم؛ چه پیش از آنکه پدرم مسئولیت دبیرگی حزب‌الله را بر عهده بگیرد و چه پس از آن. در خاطرم روزهای بعلبک زنده می‌شود، زمانی که خانه‌مان تنها دو اتاق داشت و اثاثیه‌اش به‌قدری ساده بود که می‌توان گفت کاملاً بی‌تکلف بود. وقتی به یشر العید در بیروت نقل مکان کردیم و نه سال آنجا زندگی کردیم، وضعیت تغییر چندانی نکرد؛ سالن خانه‌مان تنها فرش‌ی روی زمین داشت و نه بیشتر. با این حال، هیچ‌گاه احساس فقر نکردیم و هیچ‌وقت حس نیاز به ما دست نداد، زیرا مادرم به‌گونه‌ای طبیعی هر آنچه نیاز داشتیم برایمان فراهم می‌کرد. در آن زمان، نیازها مثل امروز نبودند. اگر به عکس‌های خانه‌مان نگاه کنی، شاید با خودت بگویی: آیا این واقعاً خانه سید حسن است؟ این خانه ساده؟ حتی پس از آنکه پدرم مسئولیت دبیرگری را بر عهده گرفت، خانه‌اش همان‌گونه ماند، بدون هیچ‌گونه تجملات. او نمی‌پذیرفت که چیزی در خانه‌اش باشد که آن را از خانه‌های مردم عادی متمایز کند. ما هم هیچ‌گاه از این سادگی احساس ناراحتی نکرديم، زیرا با این سبک زندگی بزرگ شده بودیم. وقتی با کسی زندگی می‌کنی که برایش ظواهر اهمیتی ندارد، تو هم مثل او می‌شوی.

تربیت با قلب و بصیرت و حضوری که با غیاب سنجیده نمی‌شود
چگونه پدرم با وجود غیبت‌های طولانی در تربیت فرزندانش نقش داشت؟ چند سال پیش، در

در اولین سالگرد شهادت سید حسن نصرالله

میراث معنوی و راه‌م‌اندگار دبیر کل فقید حزب‌الله تشریح شد

گفت‌وگویی «ایران»

با فرزندان سه فرمانده شهید مقاو

زینب نصرالله وقتی از پدر سخن می‌گوید، کلامش لرز غم و صلابت ایمان را درهم می‌آمیزد. با نگاهی که هنوز در پرتو خاطرات جا مانده است که «غیاب سید حسن در ما اثری ژرف گذاشت، زیرا دوست داشتیم بیشتر با او باشیم و از حضورش بهره ببریم، چرا که او انسانی استثنایی بیشتری برای بودن در کنارش داشتیم، از او چیزهای بسیاری می‌آموختیم.» این جمله نه تنها روایت اندوه دختری است که قامتش در سایه قد کشید، بلکه پرده‌ای از حقیقتی بزرگ‌تر را کنار می‌زند: اینکه در اولین سالروز شهادت سید حسن نصرالله، هنوز صدای او در جان‌ها جاری است و حافظه جمعی امت ریشه دارد.

اما روایت به همین جا ختم نمی‌شود؛ حاج‌علی کرکی، فرزند بلندآوازه‌ای دیگر از جبهه مقاومت در سخنی پرصلابت یادآور می‌شود که نصرالله را قبله و هدف نهایی می‌دانست و هشدار می‌داد که آزادی آن به بهایی گزاف دست خواهد یافت؛ سخنی که نشان می‌دهد او نه در آسودگی شناختی عمیق از دشمن و میدان، فرزندان مقاومت را به صبر و استقامت فرا می‌خواند. در سوی دیگر، خدیجه فؤاد شکر، دختر شهید فؤاد فروخورده به لحظه‌ای بازمی‌گردد که خبر شهادت نصرالله را شنید؛ لحظه‌ای که به تعبیر او آسان نبود و همچون بازگویی روضه‌ای وداع‌آلود، جان را بیروت امروز بیش از هر زمان دیگر نام سید حسن نصرالله را در آینه خیابان‌ها و میدان‌هایش می‌بیند؛ مردی که نه فقط در قامت فرماندها به مثابه استراتژیستی بی‌بدیل، توازن قوا را در غرب آسیا بازتعریف کرد و در اکتبر خونین ۲۰۲۳ با کلامی کوتاه معادلات جنگ را به سود مقا دگرگون ساخت. اکنون در آستانه نخستین سال فقدانش، روزنامه ایران در گفت‌وگوهایی اختصاصی با زینب نصرالله، خدیجه فؤاد شکر و محمد حسین کرکی، سه فرزند فرماندهان شهید مقاومت پرده‌ای دیگر از میراث معنوی و راه‌م‌اندگار سید حسن نصرالله را برای نسل‌های پسین روایت می‌کند.

روایتی از سادگی و ایمان در زندگی رهبر مقاومت

پدري نمونه، الگویی بی‌بدیل؛

زینب نصرالله از سید شهدای امت می‌گوید

مراسم سالگرد شهادت برادرم سید هادی نصرالله، پدرم اعلام کرد که تربیت ما مدیون مادرم است، اما در حقیقت، این نتیجه توافقی بین آنها و هماهنگی در دیدگاهشان درباره شیوه تربیت بود. حضور پدرم همیشه به شکل پررنگی در زندگی ما احساس می‌شد؛ کافی است به یکی از سخنرانی‌ها یا درس‌هایش گوش کنی. او به‌طور طبیعی با کلامش آدم‌ها را جذب می‌کرد. وقتی می‌دیدي آنچه می‌گوید در خودش نیز حاضر است، آن را بیشتر دریافت و باور می‌کری.

چون او را دوست داشتی، دوست داشتی مثل دوست داشت؛ ملاحظه و احترام مردم برایش بداری، اگر او چیزی را دوست داشت یا از چیزی خوشش می‌آمد تا دیگران را ملاحظه کند، تو هم نمی‌توانستی جز مثل او رفتار کنی و از کاری که ممکن نبود او را ناراحت کند، حتی اگر برایت خوشایند بود، دست می‌کشیدی. چه چیزی بیشتر او را ناراحت می‌کرد؟ چه چیزی را بیشتر دوست داشت؟ ملاحظه و احترام مردم برایش خط قرمز بود. برادرم جواد داستانی را تعریف کرد که این را نشان می‌دهد. او گفت: «اگر گوشت بپزی، مردم بوی آن را حس می‌کنند، پس باید به آنها توجه کنی.»

او حتی به نوع ماشین‌ها هم دقت می‌کرد. وقتی جواد برای مادرم ماشینی خرید تا نیازهایش را برآورده کند، پدرم از او درباره ظاهر و مدل ماشین پرسید: آیا جلب توجه می‌کند یا نه؟ حتی اگر قیمتش کمتر از ماشین دیگری بود، ممکن بود ظاهرش بیشتر جلب توجه کند. او به جواد گفت: «همه مردم قیمت ماشین‌ها را نمی‌دانند، آنها به ظاهر نگاه می‌کنند. اگر ببینند که ظاهرش جلب توجه می‌کند، می‌گویند: همسر سید چنین ماشینی سوار می‌شود، در حالی که دیگران نمی‌توانند. به همین سادگی، چرا باید چیزی در خانه شما باشد که دیگران نتوانند داشته باشند؟ لباس، همه چیز...»

محبت ما به پدرمان به‌عنوان یک پدر و اینکه او از ما راضی باشد، برایمان همه‌چیز بود. آماده بودیم از هر چیزی دست بکشیم، فقط برای اینکه او ناراحت نشود.

غیاب حاضر؛ وقتی الگو

اثری فراموش‌نشدنی می‌سازد

غیابش در ما اثر گذاشت، به این معنا که دوست داشتیم بیشتر با او باشیم و از حضورش بهره ببریم، زیرا او انسانی استثنایی بود. اگر بیشتر